

روحانیت در انتخابات و انتخابات با روحانیت

و. ای. نین

بنا به گزارش روزنامه ها، کنگره ی زمینداران جزء و روسای کلیسا ها در چهل و شش ایالت روسیه ی اروپا 7990 نماینده انتخاب کرده اند به انضمام 6516 کشیش. رقم کشیش ها به 82% می رسد. آرای برگشتی کامل پنجاه ایالت این نتیجه را نمی تواند تغییر دهد.

بنابراین، اجازه بدهید ببینیم این انتخابات، چه چیزهایی را مشخص می کند. طبق قانون، زمینداران جزء و کلیساها در هر مقوله ی انتخابات که برای شرکت در کنگره ی ملاک مستقر کرده، یک نماینده انتخاب خواهد کرد. یعنی تعداد نمایندگان بایستی متناسب با مقدار زمینی باشد که هیئت انتخاب کنندگان دارا هستند.

آمار سال 1905 داده های زیر را برای پنجاه ایالت روسیه ی اروپا به دست می دهد:

املاک کلیسا 1/90000 دسیاتین

زمینهایی که در مالکیت خصوصی کشیش هاست 300000 دسیاتین

مجموع املاکی که در اختیار روحانیت است 2/2 00000 املاک خصوصی شهرنشینها 3/700000

املاک خصوصی روستاییان 13/200000

املاک خصوصی سایرین 2/200000

مجموع املاک افراد غیرروحانی 19/100000

این داده ها به احتمال املاک جزء را به مقدار خیلی کمتری از املاک متعلق به روحانیت گزارش کرده است. با این حال می بینیم که املاک خصوصی جزء مجموعاً 21/300000 دسیاتین است که از این مقدار 2/200000 دسیاتین آن متعلق به روحانیون، یعنی کمی بیشتر از یک دهم. در حالی که روحانیت نمایندگانی را که انتخاب کرده تعدادشان بالاتر از 8% کل تعداد نمایندگان است.

چطور این قضیه اتفاق افتاده است؟ خیلی ساده است. حقیقت اینکه مالکان جزء به ندرت پای صندوقهای انتخابات می روند، زیرا آنها به سرنوشت خود بی علاقه اند و از این رو علاقه ای به موضوع انتخابات نشان نمی دهند، وانگهی پلیس هزار مانع بر سر راه انتخابات آزاد گذاشته بود. در ضمن همه ی کشیشها را به شرکت در انتخابات "تشویق" کرده بودند.

کشیش ها به نمایندگانی رأی می دهند که دلخواه حکومت است. به همین دلیل است که حتی مالکان هم که چیزی از بورژوازی نمی گویند، شکایت نمی کنند. اکتوبریست ها و ناسیونالیست ها هم گله می کنند. آنها حکومت را متهم می کنند که انتخابات را "مهندسی" کرده است، اما مالکان و بورژوازی بزرگ خودشان دوست داشتند که انتخابات را "مهندسی" می کردند.

بنابراین، حال برخوردی است بین استبداد از یک طرف و مالکان و کله گنده های بورژوا از طرف دیگر. حکومت قصد حمایت از ملاک و قشر بالای بورژوازی را داشت، همان طور که این عقیده در سراسر قانون سوم ژوئن 1907 مستتر است.

به هر حال، همان طور که پیش خواهد آمد، حکومت نمی تواند حتی با اکتوبریست ها کنار بیاید. حتی در تشکیل یک سلطنت فئودال - بورژوازی به نوعی که "رضایت" این طبقات را فراهم آورد نیز موفق نشده است.

بالاتر دید، حکومت متوجه این شکست شده است، که مقامهای خود را به صورت روحانیت وابسته و مطیع در حال سازمان دادن است!

این تمهیدهای حکومت که خصیصه های اصلی استبداد را حفظ می کند، در علم تاریخ بناپارتیسم نام دارد. در این حالت، طبقه های معین نیستند که به عنوان پشتیبان یا به تنهایی و عمده خدمت می کنند، بلکه عناصر دست چین و عمدتاً از میان بخشهای گوناگون وابسته ی جمعیت هستند.

این پدیده را چگونه ممکن است در اصطلاحهای "جامعه شناسانه"، یعنی از دیدگاه مبارزه ی طبقاتی بیان کرد؟

این پدیده مربوط به تعادل بین نیروهای دشمن یا طبقه های رقیب است. اگر برای نمونه پوریشکویچ ها با کوچکوف ها و ریابوشینسکی ها رقابت کنند، حکومت ممکن است - تعادلی معین بین نیروهای رقیبشان فراهم کند - استقلال بزرگ تر (در محدوده های باریک تر و البته قطعی) از آن موقعی بدست آورد که این طبقه ها یک برتری قطعی دارند. از طرف دیگر، اگر این حکومت از نظر تاریخی با تداوم و به همین طریق با شکلهای "زنده" خاص استبداد پیوند داشت و اگر سنتهای میلیتاریستی و بوروکراتیک در وجه انتخاب نکردن قاضی ها و کارمندان درکشور قوی بود، آنگاه محدودیتهای آن استقلال هنوز بزرگتر بود، تجلیاتش هنوز بازتر، روشهای دست چین، رأی دهندگان و انتخاب کنندگان آرا طبق اوامر از بالا، هنوز خام تر بود و استبداد هنوز محسوس تر.

روسیه ی معاصر از چنین حالتی گذر می کند. گام به سوی انتقال به یک سلطنت بورژوازی با وام گرفتن از روشهای بناپارتیستی کار را مشکلتر ساخت. در حالی که سلطنت بورژوازی و امپراتوری بناپارتیستی در فرانسه به روشنی و آشکارا از یکدیگر متفاوت بود. در آلمان بیسمارک الگوهای یک "ترکیب" دو نوع را به دست می دهد با خصیصه هایی که مارکس آن را "استبداد نظامی" نامید - بدون اشاره به بناپارتیسم - که آشکارا نفوذ بیشتری دارد.

می گویند ماهی کول دوست دارد که در روغن ترش کباب شود. ما نمی دانیم که آیا آدم بی فرهنگ دوست دارد که در یک سلطنت بورژوازی، در استبداد فنودالی، در "آخرین" نوع بناپارتیسم یا در استبداد نظامی یا سرانجام در ترکیب معینی از همه ی این "روش" ها کباب شود.

ولی در حالی که ممکن است اختلاف از نقطه نظر آدم بی فرهنگ و به اصطلاح "نظم قانون"، یعنی از نقطه نظر حقوقی صرف، و مشروطه ی رسمی بسیار جزئی به نظر رسد، از نقطه نظر مبارزه ی طبقاتی اساسی است.

برای آدم بی فرهنگ فرقی نمی کند که بداند نه تنها به شیوه ی قدیم، بلکه به طریق جدید هم کتک می خورد. اما استحکام یک رژیم، آدم بی فرهنگ را تحت فشار قرار می دهد، شرایط تحول و از هم پاشیدگی این رژیم و قابلیتش در تحمل یک هرج و مرج سریع، تمامی به مقدار زیادی بستگی به این دارد که ما با رویدادی کم و بیش آشکار، محکم و شکلهای مستقیم از حکومت طبقه های معین روبه رو شویم یا باشکلهای غیر مستقیم و ناپایدار حکومت آنها.

طرد حاکمیت طبقه ها سخت تر از شکلهای ناپایدار ساخت روبنا است که در روح زمان های قدیم خزیده و به وسیله ی هیئت انتخاب کنندگان برگزیده حمایت شده است.

تجربه ی سابلر و ماکاروف در "سازمان دادن" روحانیت برای انتخابات دومای چهارم باید یکی از علاقه های مورد توجه هرکس باشد، هم "از نظر جامعه شناسانه" و هم در اصطلاحهای سیاست عملی.

نوسکایا زوزدا، شماره ی 27، پنجم اکتبر 1912ی

چاپ شده طبق متن در نوسکایا زوزدا